

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب بحث در تنبیه اول در این بود که اگر بنحو فی الجمله جزئیت یا شرطیت یک امری
برای یک مرکبی حالا نماز یا غیر نماز محرز است ائماً الشک در این هست که این جزئیت
و شرطیت مطلقه هست حتی در تمام حالات، حتی النسیان مثلاً؟ یا این که نه مطلق
نیست؟ که از این تعبیر می‌کنند به بحث از اصاله الرکنیه، اگر مطلقه باشد خب رکن است
که در هر حالی ترک بشود باطل باشد آن مرکب. اگر نه این چنین نباشد خب رکن نیست،
در بعض حالات واجب است در بعض حالات واجب نیست، تنبیه برای این منعقد شده ...

س: فرض سوم هم داریم درست است؟

ج: بله؟

س: یعنی یا رکن است یا غیر رکن است که موجب بطلان نمی‌شود یا این که کلاً واجب
نیست ...

ج: بله حالا دیگر آن خارج است دیگر اصل ...

س: نه دیگر یعنی می‌دانیم شک ما الان دقیقاً هست اما ...

ج: نه نه، بله ولی اصل ...

س: که اگر من نسیان کردم اصلاً مابقی برایم واجب هست یا واجب نیست؟

ج: نه می‌دانم، نه آخر بحث این جور عنوان شده، جزئیت یا شرطیت فی الجمله محرز
است، اصلاً واجب نیست این می‌رود کنار

س: نه نه برای این حالت نسیان ...

ج: نه نسیان آن که محل شک است ...

س: خب نه، نسیان آن آیا این طوری است که اگر نسیان نباشد مابقی برای من واجب
است یا کلاً واجب نیست؟

ج: خب حالا آن قهراً این جوری می‌شود اگر رکن باشد ...

س: تا حالا محل بحث ما این بود آخر ...

ج: اگر رکن نباشد خوب بله بقیه واجب است، اگر رکن باشد بله؛ حالا اگر نسیان کردی چه جوری است؟ این.. نه نه، ببینید بحث ما این جا این را طرح می‌کنم آن حالا عرض می‌کنم.

بحث این است یک مرکبی داریم می‌دانیم این یک جزئی دارد یا یک شرطی دارد، اما نمی‌دانیم وضعیت این شرط و جزء چه جوری است ولی مرکب را می‌دانیم امر دارد...

س: درست است آن را ما می‌دانیم ...

ج: بحث مان فعلاً این است ببینید بحث این است.

توی این بحث ما یک مقدمه‌ای را قبل الدخول فی البحث آقای خوئی طرح کردند و آن این است که آیا امکان دارد در خصوص ناسی یکی از آن کسانی که مورد بحث هست ناسی هست، در خصوص ناسی یا متعذر که حالا شاید بعداً طرح بکنند آیا در مورد این‌ها می‌شود تصویر کرد که تکلیف نسبت به آن‌ها هم شامل می‌شود؟ حالا چه تکلیف نسبت به مابقی، آن غیر منسی، چه حالا حتی نسبت به خود منسی یا متعذر. حالا می‌فرمایند بعد از این که ما تصویر کردیم که تکلیف ناسی درست است و می‌شود، تصویر ثبوتی دارد، حالا بعد از آن وارد در خود بحث می‌شویم که حالا تصویرش یا به نحوی باشد که ایشان تبعاً ل آقای آخوند یکی از آن راه‌های ایشان را پذیرفت یا تصویر دیگری که ما پذیرفتیم از محقق اصفهانی قدس سره یا بعضی دیگر که گفتیم شاید به آن برگردد؟ حالا اصل بحث فعلاً این است، می‌فرمایند: در این بحث در دو مقام باید صحبت کرد چون تارة می‌خواهیم بحث را تنقیح کنیم براساس اصول لفظیه و تارة این است که... و مقام دوم این است که بر اساس عملیه یعنی اگر از اصول لفظیه دست‌مان کوتاه ماند مقتضای اصل عملی چه می‌شود؟ که ایشان اول اصل لفظی را مقدم می‌دارند بعد اصل عملی را بحث می‌کنند خلافاً ل ایشان آقای صدر قدس سره در بحوث، اول عملی را بحث کردند بعد اصل لفظی را بحث کردند. و حال این که تطبیق منطقی‌اش هم اگر بنا باشد بحث کنیم همین است. البته توجه دارید بحث از اصل لفظی در این جا بحث اصولی نیست، بحث فقهی است. آیا مقتضای اطلاعات، عمومات، فلان و این‌ها چی می‌شود این‌ها در حقیقت این جا باید بحث همان اصل عملی را توی اصول مطرح کرد که لو فرض که نبود و ما شک کردیم. اما در عین حال دأب آقایان این جا این شده که غیر واحدی البته نه همه، معمولاً، دأب‌شان این شده که این اصل لفظی را هم این جا بحث می‌کنند ...

س: در باب صلاة یعنی؟

ج: بله؟

س: در باب صلاة؟

ج: حالا بعضی‌ها مطلق گرفتند بحث را، بعضی‌ها در خصوص باب صلاة، مثلاً ...

س: اگر مطلق باشد که دیگر باز بحث اصولی می‌تواند باشد ...

ج: نه اصل لفظی آخر چی می‌گوید؟ مقتضای ادله‌ی لفظیه چی؟

ایشان می‌فرمایند که خب آن چیزی که دلیل بر جزئیت یا شرطیت آن چیزی است که ما شک در آن داریم دو حال دارد، تارةً اطلاق دارد یا عموم دارد که دلالت می‌کند بر این که در کل احوال حتی حال نسیان این شرط است، این جزء است؛ تارةً نه اطلاق ندارد. برای آن که اطلاق دارد مثال می‌زنند به لا صلاة الا بفاتحة الكتاب. لا صلاة الا بفاتحة الكتاب، این دلالت می‌کند بر این که فاتحة الكتاب دخیل در نماز است در همه‌ی احوال. اصلاً نماز نیست بدون این، اگر فراموش هم کرده بودی آن نماز نیست، در نظر شارع این نماز نیست. یا «لا صلاة لمن لم يقيم صليبه» که آقای حائری قدس سره هم یاد می‌آید احتیاط می‌کردند که کسی که مثلاً سرش را خم می‌کند نماز می‌خواند، می‌گوید نه باید شق نگه دارد این جور؛ اقامه‌ی صلب لازم است یعنی این ستون فقرات است یا این چیز، گردن و این‌ها این جور صاف بایستند ولو چشمش را باید مستحب است که به مسجد نگاه کنی زل زل این جور به این‌ور و آن‌ور نگاه نکنی به مسجد ولی گردن را مستقیم نگه داری. حالا عده‌ای حمل بر استحباب می‌کنند این را مثلاً ولی عده‌ای هم می‌گویند نه می‌گویند مثل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» ی که «لا صلاة لمن لم يقيم صليبه». خب این‌ها دلالت می‌کند بر این که مطلقاً شرط است. برای آن جایی که دلیل شرط یا جزء اطلاق ندارد، اجمال دارد می‌فرمایند مثل مراعات طمأنینه و سکون در صلاة که ما یک دلیل لفظی آن چنانی نداریم که در تمام احوال صلاة، قرائت و سوره و اذکار و فلان و این‌ها باید چی باشی؟ بدنت طمأنینه داشته باشد، آرامش داشته باشد، حرکت نباید داشته باشد، بلکه دلیل آن اجماع است و این اجماع قدر متیقن آن حالت ذکر است که حواست هست، حالا اگر کسی یادش رفته بود و مثلاً سوره را که می‌خواند یک‌کمی هم تکان خورد مثلاً و این‌ها، حالا بعد هنوز از محل هم تجاوز نکرده، باید اعاده بکند؟ می‌گوید نه دلیل ندارد، قدر متیقن‌اش در حال ذکر و توجه است.

خب پس این چیزی که شرطیت یا جزئیت آن فی‌الجمله برای ما معلوم است تارةً، دو قسم است تارةً اطلاق دارد دلیل آن، تارةً اطلاق ندارد. آن واجبی هم که این می‌خواهد شرطش باشد یا جزء آن باشد آن هم دو قسم است، تارةً دلیل او اطلاق دارد یعنی مولا امر را برده روی یک مرکبی و اطلاق دارد که سواء این که این جزء را در حال نسیان بیاوری یا نیاوری؛ تقیید نکرده به این جزء مطلق بنحو اطلاق. تارةً نه آن هم اجمال دارد، اطلاق ندارد. خب ضرب این در آن دو می‌شود چهار صورت.

س: اطلاق هم به چه معنایی است؟

ج: بله؟

س: اطلاق‌اش به نحو تضییق است یا توسعه است؟

ج: نه توسعه هست ...

س: یعنی اقتضاء توسعه دارد؟

ج: آره، یعنی تقیید نکرده به این قید مرکب را ...

س: ... اطلاق قبلی یجب التضييق.

ج: اطلاق قبلی ...

س: شرطیت به مطلقات برمی گردد.

ج: بله بله آن مطلقات تقیید می دهد این توسعه می دهد.

س: این جاها را می گوئید بحث اصولی نیست؟

ج: بله؟

س: این جاها را می فرمایید بحث اصولی نیست؟

ج: آره دیگر....

س: این ها که موضوعات مشترک است، می توانید بگوئید باب اصول عملیه نیست و الا موضوع مشترک است دیگر ..

ج: نه نه حالا از چیزش روشن می شود.

س: اختصاص به باب سلام... می شود بحث اصولی ...

ج: نه دیگر این ها چیزهایی است ...

س: دیگر دلیل خاصی که نمی گوئیم که، اگر یک جای خاصی ...

ج: نه این ها مثل این که شما می گوئید مطلقات مقید می شود چی می شود این ها، دیگر آن بحث هایش همان ها است چیز شدیدی نیست این که ...

س: به هر حال اصول ...

ج: حالا الان صبر کنید که ایشان چی می فرماید آن وقت بعد ...

خب پس چهار صورت پیدا می شود که بخواهیم به زبان آسان تر بگوئیم هر دو اطلاق دارد، هیچ کدام اطلاق ندارند، دلیل واجب اطلاق دارد این اطلاق ندارد یا بالعکس. دلیل واجب اطلاق ندارد این اطلاق دارد، این چهار صورت.

یکی یکی این چهار صورت ها را مورد بحث قرار می دهند و قهراً یک فایده ی این این است که تنقیح می شود آن جایی که ما در مقام ثانی باید بحث کنیم، کجاست که ما باید بر اساس اصول عملیه بحث کنیم؟ آن تنقیح می شود ولذا این هم یک وجه تقدیم این است که منقح آن بحث است در حقیقت. ولذا ما صنعوا در مصباح الاصول احسن است بما صنعوا در بحوث.

اما الصورة الاولى این است که هر دو دلیل های ما اطلاق دارد یعنی دلیل واجب مقتضایش این است که آن جزء را بیاوری یا نیاوری؟ آن شرط را بیاوری یا نیاوری در حال نسیان، آن باشد یا نباشد؟ که همان توسعه هست. ولی دلیل شرط یا دلیل جزء، اطلاق دارد؛ خب این جا ایشان می فرماید معلوم است که باید چکار کرد؟ باید به این دلیل مقید، به این دلیل جزء یا شرط اطلاق آن را تقیید کرد، بیایم بگوئیم این شرط است، چرا؟ لما ذکر فی محله من علم الاصول که اطلاق مقید مقدم است بر اطلاق مطلق، در بحث مطلق و مقید گفته شده دیگر، این مقدم است بر آن. حالا تعبیر البته همیشه تعبیرش این که تقیید دارد

می‌کند او را، به معنای مصطلح تقیید یا تخصیص همه‌جا ممکن است نباشد ولو این‌که روحش همه‌جا همین‌جور است، گاهی ممکن است حاکم باشد مثل لا صلاة الا بفاتحة الكتاب لسانش حکومت است یا تفسیر است، گاهی این‌جوری است. مقصود این است که این مقدم است بر آن، اطلاق دلیل شرط یا جزء مقدم می‌شود بر او، حالا إما بالتخصص إما بالتقیید و إما بحکومة مقدم می‌شود. و وقتی مقدم شد دیگر این‌جا جای مراجعه به اصول عملیه نیست دیگر، با این اطلاق که دلیل لفظی است وظیفه روشن می‌شود، مطلب روشن می‌شود و اصول عملیه دلیلٌ حیث لا دلیل است دیگر. و همچنین از این روشن شد حکم یک صورت دیگری و آن این است که اصلاً آن دلیل واجب اطلاق ندارد، این اطلاق دارد. خب این روشن می‌کند که آن اطلاق ندارد اجمال داشته یا ابهام داشته یا، این روشن است که همه‌جا شرط است، خب این هم روشن می‌شود که همه‌جا شرط است یا جزء است، پس بنابراین باید به این اخذ کند.

حکم این دو صورت واضح است. البته یک قیدی لازم دارد این و آن این است که جاهایی که شرایط این تقدیم محقق باشد، این‌جور نیست که بالمره بگویم اطلاق این مقدم می‌شود؛ باید شرایط این تقدیم محقق باشد. مثلاً علی مذاق بعض مشایخنا قدس‌سره یا مشایخ مشایخ ما مثل مثلاً آقای حائری یا چی یا حتی احتمالاً از بعض مراجع معاصر، اگر آن دلیل اصل واجب جوری باشد که تأبی از تقیید پیدا کند یا تأبی از محکوم شدن نسبت به آن پیدا نکند. مثلاً ولو یکی از موارد تأبی می‌گویند به این است که همه‌جا مطلق گفته، هیچ جایی این شرط را ذکر نکرده، هیچ‌جا این جزء را ذکر نکرده، صدها بار از آن صادر شده این‌جا آن‌جا آن‌جا در مقام حاجات، در مقام چی، حالا یک‌جا یک روایتی دارد می‌آید می‌گوید این شرط است یا این جزء اطلاق هم دارد...

س: خب نه، اصل جزئیات پس دیگر این‌جا محل اشکال می‌شود، اصل جزئیت ...

ج: نه این دلالت بر جزئیت می‌کند، دلیل جزء یا دلیل شرط ...

س: در مجموع ما جزئیات را ...

ج: خب بله دیگر، می‌گویم شرط، همین مجرد این‌که یک دلیل دالّ بر جزء باشد کفایت نمی‌کند. باید شرایط تقدیم محقق باشد....

س: چون آخر موضوع بحث ما جایی بود که جزئیت را بدانیم. این‌که شما می‌فرمایید دیگر خارج از بحث است....

ج: نه چون ایشان ببینید ...

س: موضوع سر این بود که می‌فرمودید جزئیات را نمی‌دانیم دیگر ...

س: نسبت به نسیان اطلاق دارد نه اصل بحث جزئیت ...

س: نه اصل جزئیت را می‌دانیم ... فرمایش حاج آقا که اصلاً جزئیتی در کار نیست ...

س: نه ... تا حالا می‌گفت ... دلیل واجب مطلق است نسبت نه جزئیت نسبت به حالت نسیان جزئیت.

ج: خب این مثلاً یک؛

دو: مطلب دوم که باید در بعض موارد مثل باب صلاة باید به آن توجه داشته باشیم این است که ممکن است دلیل جزئیت اطلاق داشته باشد فی نفسه، ولی محکوم لا تعاد باشد. فلذا بعضی بزرگان این‌جا آمدند این جهت را هم مورد لحاظ قرار دادند

س: که لا تعاد جزئیت را نمی‌زند حالت نسیان جزئیت را می‌زند

ج: نه آن‌ها می‌گویند از لا تعاد استفاده می‌کنیم

س: که وجوب جزئی که واجب است مطلق نیست، نسیاناً ...

ج: نه اصلاً جزء نیست، اصلاً جزء نیست ...

س: آقا لا تعاد نمی‌گوید که قرائت

ج: حالا شما، دیگر ما بحث لا تعاد که الان نمی‌کنیم می‌گوید این‌ها جزء نیست.

فلذا بعضی از آقایان از دوستان ما این‌ها می‌گویند، قائل هستند به این‌که این‌هایی که قرائت‌شان باطل است لازم نیست قرائت‌شان را درست کنند ...

س: این یک حرف دیگر است ...

ج: لا تعاد الصلاة الا من خمس، اصلاً می‌گوید این جزء نیست ...

س: آن بحث اجنبی از مقام است ...

ج: نه نیست

س: حالا به هر حال استظهار ما این است دیگر ...

س: ممکن است استظهار آن‌ها این باشد اصلاً، آن‌ها اصلاً دخیل در بحث نیستند ...

ج: چی باشد؟

س: که جزء نیست دیگر ...

س: بحث ما در جایی است که جزئیت محرز است انما الشک فی دخل القید مطلقاً أو مقیداً ...

ج: آقای عزیز حرف سر این است، آقای خوئی می‌فرماید اگر رفتی دیدی دلیل جزء یا شرط اطلاق دارد این مقدم از ...

س: نسبت به چی؟ حالا یک سؤال، این اطلاق و تقیید نسبت به چیست؟ مفروض هست که نسبت به حالت نسیان است ...

ج: باشد اما لا تعاد حالت نسیان را برمی‌دارد ...

س: آقا لا تعاد، اگر کسی آن‌جوری استظهار کند این درواقع از محل نزاع خارج می‌شود اصلاً ...

ج: چرا خارج می‌شود؟

س: چون که پس شک در جزئیت دارد نه این که یقین به

ج: می‌دانم، ایشان که دارد ضابطه‌ی استنباط به ما یاد می‌دهد ...

س: آقا ایشان ضابطه را در محل نزاع دارد می‌گوید

ج: می‌دانم در محل نزاع دارد می‌فرماید ...

س: خب محل نزاع چیست؟

ج: می‌فرماید ای آقای کسی که داری یاد می‌گیری ...

س: داخل محل نزاع ...

س: ... عجیب است آقا محل نزاع ...

س: کجا عجیب است؟ داخل محل نزاع است ...

س: محل نزاع؟ همین الان خود شما گفتید ... حاج آقا گفت نه ...

س: نه آن فرق داشت خلط نفرمایید ...

ج: دارد منهج استنباط یاد ما می‌دهد می‌گوید آقا دلیل عام را دیدی؟ دلیل واجب را دیدی؟ اگر دیدی که دلیل شرط و این هم اطلاق دارد شما چکار کن؟ این را مقدم بدار درست؟ آن آقا می‌گوید این کفایت نمی‌کند، باید ببینیم این دلیل شرط و جزء که اطلاق دارد محکوم یک دلیل دیگری یا مخصص یک دلیل دیگر هست یا نیست؟

س: که اگر بشود چی می‌شود؟ از بحث محل نزاع خارج می‌شود، جزئیت ...

س: نه آقا چه محل نزاعی خارج می‌شود؟

س: آقا اگر لا تعداد را شما این‌طور تفصیل، حاج آقا ببینید شما اول این را فرمودید، فرمودید که تبصره تبصره این است که اطلاق دلیل اصل واجب نسبت به تقیید به حالت جزئیت نسیانیه، این تأبی نداشته باشد از تقیید خوردن نسبت به حالت نسیان، بعد یک دفعه زدید توی چیز که از لا تعداد ما می‌فهمیم اصل جزئیت ...

ج: آقای عزیز، می‌دانم ایشان دارد این حالات را می‌گوید، می‌گوید این حالات، شما گر بروی به نتیجه نگاه کنی آن‌جا که هر دو هم اطلاق دارد و هیچ چیزی نیست ما شک نداریم که، پس از بحث خارج است.

س: نه داخل محل نزاع ...

ج: در ضابطه یک استنباطی در این حالات بیان می‌کند یاد ما می‌خواهد بدهد دیگر، می‌گوید آقا این جهت هم باید، پس این که در صورت اولی و ثانیه می‌فرمایید ...

س: این مطلق نیست باید یک نکته لحاظ بشود ...

آهان باید یک نکته‌ای لحاظ کند، یک: این که شرایط تقدیم محقق باشد که حالا آن هم می‌تواند در شرایط تقدیم یعنی این که لا تعداد مشمول لا تعداد نباشد، آن هم در شرایط تقدیم می‌توانید لحاظ کنید این هم جدا بکنید که خودش محکوم به چیزی نباشد. خب این جا دوتا مشکله‌ی مهم در این صورت اولی و ثانیه وجود دارد که یکی‌اش را ایشان به عنوان توهّم ذکر می‌کنند، یکی‌اش را به عنوان ان‌قلت، توهّم که اصل مطلب از محقق اصفهانی قدس‌سره در نه‌ایه‌ الدرایه هست که حالا ایشان مطلب ایشان را به عنوان توهّم بیان می‌فرمایند، نام هم نمی‌برند ولی مطلب مال محقق اصفهانی است. ایشان فرموده نمی‌شود تصور کرد که یک چیزی جزء یا شرط باشد حتی برای حال نسیان. این که می‌گوید اطلاق دارد برای حال نسیان هم شرط است و جزء هست اصلاً معقول نیست که می‌گوید هم آن اطلاق دارد هم این اطلاق دارد، چنین چیزی معقول نیست. این که یک چیزی شرط باشد یا جزء باشد مال حال نسیان معقول نیست.

توضیح ذلک:

ایشان فرموده است که جزء بودن یا شرط بودن یک وقت نسبت به ملاک سنجیده می‌شود این جا این معقول است که یک چیزی در تکوین شرط باشد یا جزء باشد برای تحقق یک ملاکی ولو در حال نسیان؛ یعنی اگر ناسی شدی این ملاک حاصل نمی‌شود چون این رابطه‌اش رابطه‌ی تکوینی است. ولی یک وقت یک چیزی شرط و جزء است یک مرکب مجعول می‌خواهد باشد که کار شارع هم بما هو شارع و جاعل احکام این دومی است، جزئیت و شرطیت به لحاظ مجعول شارع هست نه به لحاظ تکوین و ملاکات نفس الامری و امثال ذلک. وقتی این شد، مگر می‌شود چیزی جزء باشد همین جور بگویی جزء است، تا امر به مرکب از این و غیر این نکنی که جزئیت درست نمی‌شود، جزئیت به حمل شایع درست نمی‌شود و آیا ممکن است شارع امر بکند به یک چیزی که متشکل است از اجزائی و منسبیک، منسبیک که قابل... قدرت انسان ندارد، یادش رفته. پس در موارد امر منسی در این موارد، مجعول شارع نمی‌شود در مجعول شارع منسی جزئیت داشته باشد یا شرطیت داشته باشد. چون اگر بخواهد جزئیت و شرطیت داشته باشد باید مفروض این باشد که شارع امر کرده به مرکب متشکل شده‌ی از امور متذکره و امور منسیه و این محال است چون قدرت بر انجام آن نیست. پس فاین الجزئیه، این الشرطیه که این اطلاق دارد حتی برای آن زمان. بنابراین ایشان فرموده وزان شرط و جزء وزان خود مرکبی است، همان طور که اگر یک مرکبی منسی بود امر به آن نمی‌شود کرد، جعل جزئیت و شرطیت هم نمی‌شود و فرقی هم نمی‌کند لسان امر باشد بگوید اِرکع، اُسجد فلان یا بگوید هذا جزء شرط و امثال ذلک. این فرمایش محقق اصفهانی است، حالا من ...

س: متوهّم که ایشان نیست؟

ج: متوهّم ایشان هستند، چرا

س: پایه‌ی توهّم مال ایشان ...

ج: بله توهّم مال ایشان است و ایشان این اشکال را وارد می‌دانند، یعنی اشکال از ایشان است و می‌گوید نه این حرف غلط است اصلاً این حرف که زده شده در کفایه که، حالا این حرف درست نیست اصلاً. آقای خوئی این را به عنوان توهّم ذکر می‌کنند و نمی‌گویند از کیست.

«و توهم الله لا يعقل الاطلاق في دليل الجزئية أو الشرطية لأتهما تنتزعان من الأمر بالمركب و الأمر بالمقيد، و من الظاهر» البته امر به مركب و مقيد است بايد بقيه اش را هم می گفتند بالمركب از اين منسى يا اين، «و من الظاهر أنّ الأمر بما هو مركب من المنسى أو مقيد به مستحيل، لأنه تكليف بغير المقدور، فلا يعقل الجزئية أو الشرطية المطلقة» پس اين كه می گوید هردو مطلق است معقول نیست، اين كه می گوید او يعنى آن امر به خود آن، آن اطلاق ندارد و اجمال دارد ولى اين جزء الشرط مطلق است در اين صورت اولی و ثانيه اين معقول نیست اصلاً. اين فرمایش محقق اصفهانی قدس سره.

آقای خوئی قدس سره از اين جواب می دهند، می فرمایند كه ما مقصودمان از اين كه می گوئیم اين جزء مطلقاً جزء است، اين شرط مطلقاً شرط است، اين نیست كه در حال نسيان هم جزء و شرط است. بله، اگر مقصودمان اين بود كه در حال نسيان هم جزء است، شرط است، اشكال شما وارد بود ولى مقصود اين نیست. مقصود اين است كه هر جا مولا امر دارد اين جزء مأمور به است. توى حال نسيان اصلاً مأمور به ندارد مولا.

س: يعنى چه هر جا كه امر دارد جزء است؟ ...

ج: اين جزء مأمور به است.

س: جزء مأمور به در چه حال؟ در حال نسيان را مگر نمی گوئيد؟

ج: نه، در حال نسيان كه نمی شود مأمور به باشد

س: خب، اين كه خب حرف آقای اصفهانی است. آقای خوئی می خواهد چه بگويد؟ آقای خوئی آقای خوئی می خواهد همین را بگويد

ج: خب همین؛ می گوید شما بد معنا می كنید اطلاق را

س: يعنى توى نتیجه با آقای اصفهانی يکی می شود اين جا؟

ج: نه، يکی نمی شود.

س: آقا يعنى چه؟ آقای اصفهانی دارد دقیقاً همان حرف آقای خوئی را زیر سؤال می برد ديگه، شما می گوئيد آقای خوئی اين حرف را ... آقای خوئی ... چي می گفته؟ می گفته من اگر قرائت را ...

ج: آقای خوئی می گوید مگر من گفتم، مگر ما گفتیم؛ نه؛ مگر ما گفتیم كه در حال نسيان جزء است؟

س: آره، وقتي «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»

ج: مگر ما گفتیم در حال ...

س: بله، بله،

ج: در حال نسيان شرط است؟

س: بله، بله، «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»

ج: شرط چیه؟

س: وقتی اطلاق را، شرط را عرض می‌کنم

ج: شرط، مگر ما عقل‌مان نمی‌رسد که در حال نسیان می‌شود شارع این جزء باشد؟
چون امر ندارد آن موقع

س: اتفاقاً باید عقل ما یک جوری برسد که بتوانیم این را درست کنیم و الا درست نمی‌شود. حرف آقای اصفهانی درست است. می‌گوید «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» یعنی قرائت شرط است. نکره در سیاق نفی يدل على العموم حتی اگر نسیاناً فاتحة الكتاب مفقوده شد لا صلاة صدق، چون نکره در سیاق نفی است يدل على العموم حتی نسیاناً اگر فوت شد فاتحة الكتاب انتفاع مرکب می‌شود به انتفاع جزئیتش و جزئیتش مطلقه است. اصلاً حرف همین است.

س: حاج آقا شما چه می‌گویید؟ در مورد نسیان همان را می‌گویید دیگه؟ مگر در مورد
جهل ما امر نداریم

ج: بله؟

س: در مورد جهل مگر ما امر نداریم؟

ج: در جهل بسیط چرا، چون جهل بسیط شک دارد می‌رود دنبالش. اما جاهل مرکب هم
همین جور است.

س: یعنی امتناعش از چه راهی است

ج: در جاهل مرکب هم همین جور؛ آن‌جا هم نمی‌شود. جاهل بسیط یعنی شاک، شاک که
می‌رود فحص می‌کند. جاهل مرکب نه، یقین دارد که این جزء نیست. و نمی‌داند که جاهل
مرکب است که نمی‌داند هم که قطعش باطل است و فلان...

س: آقای خوئی پس چی خواست جواب بدهد؟

ج: بله؟

س: متن ... چی می‌خواهد بگوید؟

ج: بله، حالا همین؛ توجه بکنیم چه می‌گوید.

ایشان می‌فرماید که ببینید؛ حرف این است. مثلاً مولا گفته بین الحدین صلّ، از زوال تا
مثلاً غروب آفتاب یک نماز چهاررکعتی به عنوان ظهر بخوانید. خب، یک زمان‌هایی توی این
وسط‌ها ممکن است بین‌شان قدرت نداشته باشی؛ حالا نه از باب نسیان هم، اصلاً قدرت
نداری، آن زمان‌هایی که قدرت نداری که ما نمی‌گوییم این جزء توی آن زمان‌ها است که
شما می‌گویید آن‌جا امر ندارد؛ جزئیتش معنا ندارد. ما می‌گوییم آقا، مگر بین الحدین
نمی‌توانی این را انجام بدهی؟ می‌توانی در بین الحدین انجام بدهی دیگه، این «لا صلاة الا
بفاتحة الكتاب» یا کذا، می‌گوید این جزء مأموریه است سواء که شما اشتباهاً، نسیاناً...،
من این جزء مأموریه من است. پس اگر بعداً فهمیدی توی وقت که نسیاناً سوره را

نخواندی؛ نه، من این جزء مأموریه من است. پس آن را نیاوردی، پس مأموریه امتثال نکردی؛ باید بروی بیاوری.

س: الان آقا؛ «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب» از باب این که دلالتش

ج: آره، من حالا این را تمام بکنم.

س: ... و عام باشد

ج: بله، اگر نسیان شما استیعاب داشت کل وقت را؛ خب بله، او اگر کل وقت استیعاب داشت آن جا درست است. آن جا جزئیت هم ندارد. آن جا نمی شود جزئیت داشته باشد. نمی شود شرطیت داشته باشد چون امر مرکب اصلاً آن جا قابل تصور نیست. اما اگر بخشی از وقت کسی ناسین می شود امر به مرکب از این معقول نیست؟ معقول است. چون یک وقتی بالاخره حواسش ناسی نیست، از نسیان در می آید. شارع می گوید من بین الحدین از تو یک نمازی که با سوره هست می خواهم ولو حالا یک وقتی یک نمازی هم خواندی فراموش کردی، خب کرده باش؛ خب می بینی آن را نیاوردی؛ پس اگر می خواست بگوید فی حین نسیان دارم می گویم جزء است این درست بود حرف شما که آن جا امر به مرکب از این و آن نمی شود ولی امر که نیامده برای حین نسیان، یک امری دارد؛ می گوید بین الحدین نماز بخوان! این هم دارد می گوید آن نماز که من گفتم بین الحدین بخوان که شما قدرت بر انجام آن را هم داری چون قدرت بر یک طبیعت قدرت به بعض افرادش است نه به جمیع افرادش، خب بعض افرادش را که قدرت داری؛ پس امر به آن مرکب از این و آن در بین الحدین درست است.

س: الان حاج آقا؛ شک بعدالعلم اسمش چه می شود؟

ج: بله؟

س: شک بعدالعلم اسمش چیه؟ نسیان هست یا نه؟

ج: چرا.

س: خب پس این لازم نیست علم بعد از

ج: نه، نسی الإیتان، یک مطلب این است که نسی حکم را، الان که ناسی یعنی کسی که نسیان کرده.

س: واجب را نسیان کرده نه وجوب

س: خب آن هم محل بحث بود دیگه

س: نیست

ج: الان حالا این فعلاً نسی که بیاورد.

س: آن جلسه که می فرمودید، می فرمودید آن محل بحث است. شما حکم را ... و آن را فرمودید سهو است ما سؤال کردیم...

ج: حکم هم فراموش کرده باشد. خیلی خب؛ اما بعداً یادش می‌آید دیگه، پس مشکلی ندارد.

س: بعداً شک بکند چی؟

ج: بعداً شک در چی بکند؟

س: یعنی ...؛ شما می‌فرمایید مثل چهل مرکب می‌ماند دیگه، می‌فرمایید که از این جهت امتناع دارد مثل چهل نیست که من یقین دارم به نوعی نسیان... اگر شک بکنم چی؟

ج: آن‌جا هم نمی‌شود امر داشته باشد. آن‌جا هم نمی‌شود.

س: اگر شک بکنم موضوع نسیان هست مثل چهل می‌ماند

ج: نه، نه

س: چه فرقی با چهل دارد؟ الان جاهل تکلیف دارد یا ندارد؟ من هم معنای موضوع ...

ج: پس اطلاق این؛ نه، صحبت سر این است. ما اطلاق دلیلی که می‌گوید این مطلقاً جزء است برای آن مأموریه؛ این ایتیان قابل أخذ هست یا نه؟

س: توی بعضی از معانی اطلاق بله

ج: چون شما می‌گفتید قابل أخذ نیست؛ چون قدرت

س: نه، می‌خواهم بگویم توی آن ...

ج: جواب این است که آقا؛ اگر توی این بین الحدین یک زمانی شما ناسی شدی، یک زمانی قاطع به عدم شدی، درست؟ قاطع به عدم شدی، اصلاً فراموش نکردی ولی یقین کردی که این جزء نیست. یا متعذر شد برای‌تان به یک وجهی، حالا قرائت نمی‌تواند بکند، دندان کشیده نمی‌تواند حالا قرائت بکند. یک ساعت،

س: الان حاج آقا، ما می‌گوییم شک

ج: حالا اجازه بدهید. این‌جا آیا این غلط بگوپی بابا من نماز بین الحدین را با این شرط می‌خواهم، با این جزء می‌خواهم که شما درست است بعضی‌هایش را در اثر قطع به عدم و جاهل مرکب بودن قدرت نداری یا در اثر دندان کشیدن قدرت نداری یا در اثر نسیان قدرت نداری ولی تو قدرت به بعض افراد نداری نه این‌که قدرت به این طبیعت مقیده با این شرط نداشته باشی. من دارم می‌گویم مأموریه مقید است.

س: درست است، با فرض قبول اشکال آقای اصفهانی ...

ج: نه، آقای اصفهانی دیگه اشکالش برطرف می‌شود دیگه

س: یک مقداری‌اش، من می‌خواهم بگویم آقا، شما در مورد جاهل چه می‌گویید؟ اساس اشکال ایشان را می‌خواهم بگویم. در مورد جاهل، تکلیف جاهل اشکالی دارد یا ندارد؟

ج: تکلیف جاهل؟

س: بله

ج: نه. تکلیف جاهل بسیط اشکال ندارد.

س: همین را دارم عرض می‌کنم. اگر یکی از معانی نسیان شک بعدالعلم؛ آن هم می‌شود جاهل دیگه؛ چه فرقی می‌کند؟

ج: خب اشکال

س: خب ... الی النسیان این نیست ... مثل جهل مرکب باشم، مثل جهل بسیط هم باشم، اگر سابقه علم داشته باشیم

ج: جاهل بسیط بله ولی ناسی اصلاً نمی‌شود توجه بکند. جاهل بسیط

س: توجهش که یک جور دیگر ما درست می‌کنیم.

ج: نه بابا؛ جاهل بسیط با ناسی فرقی این است. ناسی اصلاً توجه

س: مسبوق به علم است دیگه؛ فرقی

ج: می‌دانم ولی توجه نمی‌تواند بکند چون نسی.

س: می‌دانم. توجهش را ما یک جور دیگر درست می‌کنیم. الان امتناعی که آقای اصفهانی می‌گوید که فقط به خاطر توجهش نیست که، این که ما چه جوری خطاب را ادا بکنیم یک بحث است، این که شما می‌گوی آقا، اصلاً ما فرق می‌گذاریم بین ناسی و جاهل، بله، توی یک قسم از ناسی با جاهل فرق دارد ولی توی همه‌ی اقسامش که با هم فرق ندارد که، یک قسمش مثل جاهل قابل تکلیفی است. این جور که شما می‌گویید کلاً ناسی قابل تکلیف نیست.

ج: نه، از جزء منسی؛ جزئی که

س: باشد، از جزء منسی هم باشد اگر ... می‌شود ناسی

ج: خب چون که منسی ...، فی حال این که منسی است می‌توانیم بگوییم بیاور؟

س: اگر نسیانش به این معنا باشد...

ج: اما جاهل باشد می‌گوییم احتیاط کن، چون جاهل است، بسیط است، بابا ناسی با او فرق می‌کند.

س: نه، این که چه جوری ابلاغ بکنی این یک بحث دیگری است

ج: من نمی‌فهمم.

س: ببینید؛ این که چه جوری ابلاغ بکنی این یک بحث دیگری است. آیا این تکلیف احتیاط امکان

ج: ناسی، گفتیم دیگه؛ ناسی به عنوان ناسی.

س: به عنوان ناسی بله ولی از یک راه دیگر به او می‌رسانیم. بحثش گذشت حالا دیگه

ج: چی؟ چی؟

س: ... یک راه دیگر می‌رسانیم. نمی‌خواهیم بگویم ایها الناسی

ج: نه، نسبت به جزء منسی که...

س: باشد، یک جور دیگر رساندیم

ج: نه، به غیر منسی می‌شود ولی نسبت به منسی چه جور می‌شود؟ حالا حرف این است.

آقای خوئی حرفش این است. ببینید؛ می‌فرمایند که بل المراد این نیست که شما فرمودید. «بل المراد بثبوتها فی جميع حالات الأمر بالمرکب و المقید» اگر شرط است مقید، اگر جزء است مرکب «و لازم الإطلاق المذكور سقوط الأمر بالمرکب أو المقید عند نسیان الجزء أو الشرط»، این است که آن امر را وقتی که فراموش کردی مولا آن موقع از تو نمی‌خواهد. در آن حال

س: ... لازمه چی؟ لازمه این اطلاق یا لازم ...

ج: لازمه این اطلاق.

س: لازمه این اطلاق سقوط چیه؟ سقوط تکلیف است در چه حال؟

ج: در حالی که «سقوط الأمر بالمرکب أو المقید عند نسیان الجزء أو الشرط»

س: چرا؟ وقتی که اطلاق باشد لازمه‌اش سقوط نیست اتفاقاً دیگه

ج: نه.

س: وقتی این دلیل خود شرطیت اطلاق دارد لازمه‌اش اتفاقاً عدم سقوطش است چون که تو نیاوردی در حالت نسیان، چون ناسی بودی؛ این هم دلیل «لا صلاة الا بفاتحة الكتاب»، باید بگوید عدم سقوطه، چرا می‌گوید ثبوت...

ج: نه، دقت بفرمایید «لا ثبوت متعلقاً بما یشتمل علی المنسی من الجزء أو الشرط»، آقای اصفهانی می‌فرمود که این دارد امر می‌کند به مرکب از منسی و آن بقیه؛ خب این که محال است و می‌خواهد از این جا انتزاع پیدا کند شرطیت و جزئیت را، این که امر به این مرکب است که نمی‌شود تا انتزاع پیدا کند، ایشان می‌گوید که ما که نمی‌گوییم امرش به مرکب از این دوتا است. این را نمی‌گوییم. ما می‌گوییم امرش می‌رود روی مرکب از... مأموریه آن مرکب از بقیه و این است و این جزء در غیر حال نسیان؛ آن موقع که ناسی است امر اصلاً به مرکب ندارد. آن موقع که فراموش کرده هُلش نمی‌دهد اصلاً این امر

س: آقای خوئی نمی‌گوید در غیر حالت نسیان حاج آقا، می‌گوید سقوط... حالت نسیان

ج: بله، بله

س: غیر حالت نسیان که مسلم است. غیر حالت نسیان چون که رفته آورده فراموش نکرده واجب را، بلکه آورده؛ آن که هیچی؛ آن که متذکر ...

ج: ما آن حالت را نمی‌خواهیم.

س: ما آن را اصلاً ... شما می‌فرمایید که تعلق امر به یک طبیعت مرکبه‌ای از صلاتی که بعض اشخاص ناسی هستند در بعض احوال و در همان اشخاص در بعض احوال دیگر متذکرند مثل صلاة بین الحدینی می‌ماند که من در بعض از مصادیق و افرادش مقدورم نیست. این هم در بعض از احوالش مذکورم نیست.

ج: حالا این هم همین جور است.

س: حالا ما بحث این است. بحث این است که ما در حالت نسیان می‌خواهیم بگویم متعلق الامر تعلق

ج: نیست؛ این در حالت نسیان می‌گوییم امر ندارد.

س: پس آقای خوئی دارد کلاً زیر همه چیزی که تا حالا ... کشیده؟

ج: چرا؟ چرا؟

س: تا حالامی‌خواست بگوید اتفاقاً تعلق امر

ج: نه، آن تصویرش بود که حالا تصویر بود که می‌خواهد به بقیه بیاوری می‌شود یا نمی‌شود؟ که این‌جا می‌گوییم کجا ثمره‌اش می‌دهد. توی بعضی از صور اتفاقاً از همین مبنا استفاده می‌کنیم. الان حرف سر این است که داریم می‌گوییم ما؛ آمدم گفتیم این مطلق است، این هم مطلق است؛ یعنی دلیل این‌که آن واجب را به گردن ما می‌گذارد مطلق است. دلیل شرط و جزء هم مطلق است. محقق اصفهانی آمده می‌گوید نه، این نمی‌شود مطلق باشد چون آن.... این نمی‌شود مطلق باشد، می‌گوییم چرا نمی‌شود مطلق باشد؟ ایشان می‌گوید برای این‌که جزئیت و شرطیت که خودش همین طور مستقیماً مباحثاً قابل جعل نیست. باید امر روی مرکب بشود؛ آن وقت یا مقید بشود، شارع بیاورد بگوید حالا انتزاع شرطیت می‌کند، جزئیت می‌کند، می‌گوید هذا شرط او جزء.

ایشان می‌گویند که ما مقصودمان این نیست که این شرط است فی حال النسیان تا احتیاج داشته باشیم که در حال نسیان امر باشد. یا جزء است در حال نسیان تا لازم است که در حال نسیان امر باشد.

س: نه، نه، نه

ج: ما این را نمی‌گوییم. (صبر کنید) ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم این جزء مأموریه است. هر جا مأموریه است، آن‌جا نیست. هر جا مأموریه است این هست. حالا وقتی بین الحدین باشد و مستوعب نباشد نسیان؛ عجز مستوعب نباشد، خبر در این صور مأموریه می‌شود این‌جا داشته باشی یا نمی‌شود داشته باشی؟ می‌شود داشته باشی. حالا این هم دارد می‌گوید این جزء مأموریه است. ولو این مأموریه در حالاتی شما بعضی چیزهایش را فراموش بکن؛ آن حالت اصلاً امر نیست، چیزی نیست. این جوابی است که ایشان می‌دهند. اصل این جواب تقریباً با یک تفاوت‌هایی که شاید بهتر هم تقریر کردند مرحوم

شیخ استاد در دروس فی مسائل علم الاصول تقریب‌شان بهتر است یک مقداری، روشن‌تر است که همین، که من آن چیزهای آن‌جا را چاشنی این‌جا کردم که روشن‌تر بشود. که فلذا ایشان می‌فرمایند که در جایی که مستوعب است، نسیان مستوعب باشد بله، معنا ندارد بگوید این جزء و شرطش است.

س: حاج آقا چرا یک تصویر دیگر نکنیم؟ تصویر این‌طور بکنیم. بگوییم که معنا دارد مستوعب باشد. به این معنا، خب معنی ندارد، کی معنی ندارد؟ وقتی که من کلاً وقتی چیزی را ناسی شدم هیچ وقت متذکر نشوم به این‌که فوت شده از من نسیانم، آن وقت می‌گویند خب، شارع که معنا ندارد چیزی را که من همیشه ناسی هستم بیاید به آن تکلیف بکند. این اصلاً تکلیفی است که لغو است. وقتی تو ناسی هستی؛ هیچ وقت متذکر نمی‌شوی؛ امر که مطلقاً فی کل حالات طولیه در ازمان؛ من منسی است؟ لغو است، معنا ندارد. اما اگر بگوییم شارع هم را برده روی نفس طبیعت و اطلاق را خواسته و امر کرده حتی روی حالت نسیان تو هم از تو می‌خواهم که ثمره‌اش حاصل بشود برای بعد این‌که تذکر پیدا کردم نسبت به نسیان که وقتی متذکر شدم حالا می‌فهمم که پس مجزی نبوده عمل من، عمل را دوباره باید اعاده کنم. پس از این می‌فهمم که شارع امرش اتفاقاً امر لغوی نیست. امرش و بعضش هم درست است. منتها کی درست می‌شود؟ به متمم ذکر بعد النسیان، این‌جوری تصویر کنید که اصلاً آقایان ظاهراً هم همین را می‌خواهند بگویند. می‌خواهند بگویند که تو اگر یاد رفت قرائت را بخوانی، حالا یاد آمد

ج: پس مقصود از اطلاق جزء و شرط چی شد؟

س: مقصود از اطلاق جزء و شرط چیه؟ این است

ج: این است که در حال نسیان هم جزء و شرط؟

س: جزء و شرط، حالا آقای اصفهانی می‌خواست

ج: آقا، ایشان می‌گویند نه....

س: آقای اصفهانی می‌گویند نه، چرا؟ چون استحال‌ای که ایشان می‌گویند وقتی لازم می‌آید که من هیچ وقت دیگه بعداً متذکر نشوم تا این امر منشأ اثر باشد برای بعث من به سمت ایتان آن عمل، کی بعث من نسبت به ایتان عمل لغو است و

ج: نه، نه، نه،

س: همین است

ج: نه، ببینید؛ اگر بخواهید شما بگویید شرط است و جزء است در حال نسیان

س: در حال نسیان

ج: صبر کنید، پس باید اطلاق امر شارع حال نسیان را بگیرد

س: بله می‌گیرد، بله می‌گیرد

ج: حال نسیان ...

س: ... که قبول داری که نمی‌گیرد که

س: ... می‌گیرد، ... ما نمی‌خواهیم مثل آقای خوئی چیز کنیم. ما مثل آقای خوئی ...، اصلاً می‌خواهیم اعاده را قائل بشویم. وقتی که مطلق باشد لازمه‌اش اعاده است. وقتی دلیل شرطیت مطلق بود لازمه‌اش اعاده است دیگر.

ج: می‌دانم

س: کی من اعاده کنم؟

ج: یعنی در حال نسیان هم و در حال عدم ..

س: امر دارد، امر دارد. ثمره‌اش چیه؟ ثمره‌اش حالت ذکر بعد است

ج: از شما سؤال می‌کنم. از اول ظهر تا غروب؛ ساعت 3 تا 4 کسی واقعاً بیهوش شد، قدرت ندارد، آیا خطاب شامل او هست؟

س: ولی ما می‌گوییم بعضی از موانع نسیان

ج: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا» (بقره/ 286)

س: نه، نه، نه حاج آقا

ج: جواب بدهید، هست یا نیست؟

س: ممکن است بگوییم خطاب متوجهش هست به این معنا

ج: چه خطابی؟ الان هم بعث دارد می‌شود؟

س: حاج آقا، اصلاً بحث قیاس صلاة بین الحدين

ج: بله، اگر حرف امام را بزنی بگویی خطابات قانونیه، این حرف‌ها، آن را بگویی درست است.

س: نه، الان من عقلم به آن حد نمی‌رسد، ما ته حرف‌مان ایت است. می‌گوید ایشان لازمه استحاله‌اش این است. لازمه استحاله‌اش این است که می‌گوید آقا، من وقتی می‌خواهم تعلق امر و بعث و تحریک ایجاد بکنم برای عیدم نسبت به منسی، منسی معنا ندارد وقتی که ناسی خودش را ملتفت نمی‌بیند من بعث بکنم. لب حرف آقای اصفهانی این است. می‌گوید پس امر نسبت به منسی انقداح داعی نمی‌شود برای نفس مولا که این حرفش است، من می‌گویم اتفاقاً می‌شود

ج: برای چی نمی‌شود؟

س: برای همان حین نسیانش، چه جور می‌شود این جور می‌شود که تو اگر نمازی خواندی چند وقت؛ ناسی بودی نسبت به این عمل، همیشه قرائت یادت می‌رفت نمی‌خواندی، بعداً متذکر شدی پس می‌فهمی که شارع مقدس از تو امری خواسته است، صلاتی خواسته است که تو باید آن را می‌آوردی، یعنی حتی اگر نسیان هم ترک بکنی الانی که

متذکر

س: ...

س: برادر من! من می‌خواهم تحریک مولا را ایجاد بکنم برای یک عملی که در وقت اگر متذکر شد لازمه‌اش این است که برود ایتان بکند. بعد از وقت اگر متوجه شد برود قضا بکند

ج: خب این که احتیاط، خب می‌دانم

س: چون که قضا تابع ادا است

ج: می‌دانم. این فرمایشات شما که مستحیل را چی نمی‌کند

س: ما با این درستش می‌کنیم

ج: نه، درست ...

س: ... آن آئی که نمی‌شود

س: آئی که نمی‌شود وقتی است که هیچ عیدی بعد از نسیان متذکر نشود.

ج: نه.

س: و برای این که نفس مولا ... آقا یک سؤال؛ اگر من ناسی هیچ وقت توی عمرم دیگه نسیان را ملتفت نشدم، بله، این حرف را می‌زنیم. این برای کسی که متذکر بشود و داعی مولا به این نحو تکلیف امر بکند امر به مکلف؛ بگوید آقا برو این عمل را بیاور؛ برای من که اگر یک وقتی ملتفت شدم؛ به همین کفی للمولا برای این که بعث بکند

س: همان موقع امر می‌کند. چرا الان امر کند؟

ج: ببینم؛ در آئی که قادر نیست امر دارد یا ندارد؟

س: دارد.

ج: بعث دارد یا ندارد؟

س: دارد منتها ... مثل عیدی که ...

ج: ببینم؛ خطابات قانونی را هم قائل نباشی ها! دارد یا ندارد؟

س: حاج آقا اگر من

س: به مرده بگوپی بلند شو

س: اجازه بدهید، اگر من هیچ وقت متذکر نشدم، همیشه ناسی بودم؛ من دیگه تحت این دلیل نمی‌روم؛ مولا این دلیل را آورده برای متذکر بعد النسیان؛ حرف ما این است. می‌گویم وقتی دلیل موضوع شد آدم متذکر ...

ج: باید درست باشد تا به آن هدف بیاورد.

س: تا ثمره داشته باشد

ج: نه، آخه آن نیست. آخه این فرمایش‌ها به او متوقف نیست که

س: متوقف در ...

ج: نه نیست.

س: چون مشکل آقای اصفهانی این بود. مشکل آقای اصفهانی می‌گفت چه طور مولا می‌تواند نحواً منسیا...

ج: نه، خب می‌گوید.... همین طور که داشتیم توضیح می‌دادیم. می‌گوید آقا! بین الحدين يك نماز این جوری از تو می‌خواهم اما آن موقعی که ناسی می‌شوی هُل نمی‌دهد تو را اما در مجموع وقت....

س: می‌خواهم به این معنا که فهمیدی امری را اداءش را انجام ندادی قضا هم تابع همان دلیل ادا است

س: خب باشه، به خاطر ... ممکن است

ج: نه، حالا می‌گوییم. حالا آن را هم می‌گوییم. آن را هم ... حالا، اگر مستوعب نبود و نکرد بله، امر بوده و فوت شده؛ اما اگر استیعاب بود چون امر ممکن نیست فوت صادق نیست این‌جا، فلذا قضا هم ندارد.

س: بله، درست است. به واسطه همین آن چیزی که ناسی باشد و مستوعب باشد نسیانش؛ متذکر نشود ...

ج: این‌که، این فرمایش شما را اثبات نمی‌کند این مسئله که، خب این بیان ...

يك بيان آقای تبریزی قدس سره که حالا بعداً هم می‌آید يك بیانی دارند ایشان؛ می‌گویند ادله شرط و جزء این‌ها حرفش این است. می‌گوید آن فاقد این جزء یا فاقد این شرط؛ این نماز نیست یا حج نیست؛ حرفش این است؛ فاقد این جزء نماز نیست.

س: نه این‌که امر کند که شما می‌گویید لازمه امر ... این است که امر کند

ج: نه، نه، نه، این ...

س: این حرف آقای اصفهانی؛ حرف خوبی است. آقای اصفهانی می‌گوید حتماً باید امر مرکب این‌طوری باشد حتی اگر معنا با این معنا، با این لسان بیاید بگوید

ج: بله، حالا این تعبیری است که آقای صدر داشتند، ممکن است خب آقای اصفهانی اگر این جوری باشد لیکن خب شما عوض کردید. ما داریم می‌گوییم جزئیت و شرطیت را دارد جعل می‌کند. يك وقت شارع می‌آید می‌گوید این نماز نیست.

س: به جزئیت برمی‌گردد دیگه

ج: نه، نماز نیست.

س: نماز نیست به چی برمی‌گردد؟

ج: به حکومت، به حکومت یا به جعل یا به

س: من همه اجزاء صلاة را خواندم غیر فاتحة الكتاب، چرا می‌گویید فاتحة ال ...، اگر فاتحة الكتاب وقتی می‌بینم صلاة نیست به خاطر چیه؟ به خاطر همین جهت است. هیچ جهت دیگر ندارد

ج: می‌گویم، می‌گویم. چرا؟ برای این‌که عبادت مخترعه من است. اسم من این نماز را نگذاشتند. نگذاشتند خب باباجان!

س: خب آقای، آخه این همه دفاع از آقای اصفهانی چه دفاعی است آخه؟ آقای اصفهانی می‌گوید ما ...

ج: این جور جواب بدهیم یا این جور جواب بدهیم به آقای اصفهانی؟

س: نه، این جور که ...

ج: آقای اصفهانی که آدم چیز است نمی‌شود کلاه سرش گذاشت. آقای اصفهانی رضوان الله علیه می‌گویند چی؟ خب آقای خوئی جواب می‌دهد می‌گوید آقا! من که نگفتم که این شرط در حال نسیان است. می‌گویم شرط این مأموّره است. هر جا امر است مأموّره داریم؛ این شرط آن است. آیا بین الحدين ما داریم یا نداریم؟ معقول هست یا معقول نیست؟ هست. حالا می‌گوید این شرطش است. نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که اگر شما یک نمازی خواندی، فراموش کردی؛ بعد که متذکر شدی می‌گوید! مولا چنین چیزی از من خواسته؛ من که به او تحویل ندادم. مگر یک دلیلی بیاید بگوید کسی که نسیاناً خواند مجزی از آن است. تا دلیلی پیدا نکردی که مجزی است و آن ساقط شده، خب می‌گویند او که امر کرده بود، من هم که نیاوردم پس باید بروم بیاورم. بنابراین این شبهه را می‌شود این جوری جواب داد و این جواب هم جواب درستی است به همین نحوی که توضیح دادیم.

إن قلت بعدی که دیگه حالا می‌گذاریم برای جلسه بعد؛ این است که کسی می‌گوید مگر فراموش نکرده؟ حدیث رفع گفت رفع النسيان؛ در حال فراموشی حدیث رفع النسيان جزئیت را برداشته؛ پس در آن حال رفته نماز درست و حسابی خوانده، جزءش نبوده، مثل آدمی که مسافر بوده؛ نماز خوانده؛ حالا آمد حاضر شد. خب آن زمان که او نماز را خوانده این دو رکعت مازاد جزءش نبوده دیگه؛ قصر بوده، این آدم هم در حال نسیان نماز خوانده، توی عالم نسیان رفع النسيان داریم دیگه، جزئیتش را برداشته، آن منسی جزئیتش برداشته شده، آن شرط جزئیتش برداشته شده، این هم یک شبهه است. این را به عنوان إن قلت نقل می‌کنند که حالا نمی‌دانم چرا إن قلت؟ ظاهراً آقای آخوند شاید این حرف را بزنند حالا یا بعضی دیگر؛ این ان شاء الله بحثش می‌ماند برای جلسه بعد.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين.